

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته، بنیان فلسفی - اصولی محقق اصفهانی در تحلیل وجوب کفایی و تعیین «مکلف» تبیین شد. به نظر ایشان هر تکلیف، افزون بر مکلف و مکلف‌به، بالضروره محتاج «مکلف بالخصوص» است. بعث و اراده تشریعی بدون لحاظ فاعل معین معقول نیست. بعث، همانند حرکت، دو طرف دارد: «مبعوث‌إلیه» (فعل مأموره) و «مبعوث» (شخص مکلف). بنابراین نظریه‌ای که در واجب کفایی، صرفاً «فعل» را واجب می‌داند و از فاعل صرف‌نظر می‌کند، از نظر او باطل است. بر این مبنا، سؤال اصلی این است که در واجب کفایی، مکلف کیست؟ محقق اصفهانی پنج احتمال را فهرست می‌کند: (۱) الواحد المعین (شخص خاص)، (۲) الواحد المردّد (أحد الافراد مبهم)، (۳) صرف الوجود من المكلف، (۴) المجموع من حيث المجموع، (۵) الجميع. احتمال اول، به‌خاطر خروج از حقیقت واجب کفایی، مفروض العدم است. احتمال دوم، «واحد مردّد»، بر مبنای استحاله «فرد مردّد» (عدم ثبوت ماهیت و هویت، و لزوم انقلاب متعین و مردّد) مردود می‌شود. محقق اصفهانی در تفسیر «صرف الوجود»، سه معنای اصولی را بررسی می‌کند: ناقض العدم المطلق/اول الوجود، وجود مبهم و مهمل، و لابشرط قسمی. اول و دوم را به‌خاطر عدم انطباق بر مکلف واجب کفایی (و نیز بطلان اهمال در واقع) رد می‌کند. لابشرط قسمی را هم، چون موضوع را نوعی و وسیع می‌سازد، مستلزم انحلال حکم به عدد افراد می‌داند. در نتیجه مشکل اصلی واجب کفایی (سقوط تکلیف از دیگران به فعل بعض) دوباره بازمی‌گردد. در احتمال چهارم، یعنی «مجموع من حيث المجموع»، میان تعلّق حکم به «مجموع افعال» (مانند مرکّب عبادی) که معقول است، و تعلّق حکم به «مجموع اشخاص» تفکیک می‌کند. دومی را به‌دلیل آن‌که مجموع اشخاص، شخص واحد قابل انقذاح داعی نیست، و نیز با حقیقت واجب کفایی (سقوط به فعل بعض) منافات دارد، مردود می‌شمارد. نتیجه این است که مکلف واجب کفایی نه واحد معین است، نه واحد مردّد، نه صرف الوجود به معانی مزبور، و نه مجموع اشخاص؛ و تحلیل صحیح باید بر مبنای انحلال حکم به عدد مکلفین سامان یابد که در ادامه بحث او تبیین می‌شود.

تحلیل نهایی محقق اصفهانی در واجب کفایی

انحلال حکم و نقش وحدت غرض در سقوط تکلیف از دیگران

پس از آن‌که محقق اصفهانی بر مبنای قاعده‌ی «کلّ تکلیف لابدّ له من مکلف، و مکلف به، و مکلف بالخصوص» پنج احتمال ثبوتی را در مکلف واجب کفایی تصویر و همگی را نقد کرد، نتیجه می‌گیرد که جز یک صورت، صورت معقول دیگری باقی نمی‌ماند. خود ایشان این صورت نهایی را چنین تقریر می‌کند: [1]

فينحصر الأمر في الشق الأخير، و هو تعلق الحكم بالجميع، و لو بنحو سראية الحكم من الطبيعي إلى افراده.

یعنی ناچاریم بگوئیم حکم وجوب، بر «جميع المكلفين» تعلّق گرفته است، هرچند به این نحو که ابتدا بر «عنوان طبیعی المكلف» جعل شده و سپس به افراد آن سرایت کرده است. نتیجه‌ی این تحلیل همان «انحلال حکم واحد ظاهری به احکام متعدّد بعدد المكلفين» است. بر این مبنا، دیگر در «تعدّد الامثال و العصيان و ثواب الجميع و عقابهم» هیچ اشکالی نیست؛ زیرا:

و لا إشكال بعد تعدّده في تعدّد الامتثال و العصيان و ثواب الجميع و عقابهم.

هر فردی که واجب را انجام دهد، امر منحلّ به خودش را امتثال کرده و مستحقّ ثواب است، و هر فردی که آن را ترک کند، عاصی امر خود و مستحقّ عقاب است. از این حیث، واجب کفایی همانند واجب عینی است: تکالیف متعدّد، ثواب و عقاب متعدّد. مشکل اصلی در جای دیگری است:

إنّما الاشكال في سقوط الأمر بفعل البعض.

با انحلال حکم به تکالیف کثیره، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه با انجام واجب از سوی بعضی از مکلفین، «اوامر منحلّ به دیگران» ساقط می‌شود؟ این همان نکته‌ای است که محقق اصفهانی با تمسک به «وحدت غرض» در واجب کفایی در صدد حلّ آن برمی‌آید.

وحدت غرض در واجب کفایی و تساوی نسبت آن به مکلفین

مبنای حلّ اشکال از نظر محقق اصفهانی این است که در واجبات کفایی، غرض شارع از اصل فعل، در حقیقت واحد است. ایشان می‌فرماید:

و يندفع: بأنه لما كان الغرض واحدا في ذاته كدفن الميت، أو وجودا واحدا منه لزومياً كالصلاة عليه القابلة للتعدّد دفعياً...

گاهی غرض مولی «واحد فی ذاته» است، مانند دفن میت. غرض این است که این میت «دفن شود»، و بیش از یک دفن لازم نیست. گاهی نیز غرض به صورت «وجود واحد لزومی» از سنخ خاصی از فعل است، مانند نماز میت. اصل غرض لزومی به یک نماز بر میت تعلّق گرفته، هرچند طبیعت نماز قابل تکرار است و می‌توان پس از آن نمازهای مستحبّ متعدّد بر او خواند. در هر دو صورت، آنچه ملزم و جوب است، یک «غرض واحد نوعی» است، نه اغراض متعدّد به عدد افعال یا به عدد مکلفین. نکته‌ی دوّم آن است که نسبت این غرض واحد به همه مکلفین مساوی است:

و كان نسبة ذلك الغرض الواحد إلى كلّ من المكلفين على السوئية.

یعنی غرض، به هیچ فرد معینی اختصاص ندارد. هر مکلفی - از جهت ملاک و قابلیت تحصیل غرض - در عرض دیگران است. از این رو، تخصیص یک فرد معین (مثلاً فقط زید) به تحصیل غرض، «بلا مخصّص» است. «تخصیص المردّد» (أحدهم لا بعینه) محال است؛ زیرا فرد مردّد در نفس الامر ثبوتی ندارد. و «المجموع بما هو مجموع» نیز قبلاً معلوم شد که نمی‌تواند موضوع حکم قرار گیرد؛ چون تعلّق حکم واحد شخصی به مجموع اشخاص، معقول نیست و به تعدّد بعث منحل می‌شود. پس ناچاریم بپذیریم که:

فتخصیص أحدهم المعین بتحصيله بلا مخصّص، و تخصیص المردّد محال في نفسه، و المجموع - بما هو - كذلك، فلا محالة يوجب على الجميع...

نتیجه این است که وجوب، بر جمیع مکلفین جعل می‌شود، یعنی هر یک از آنان، مستقلاًّ مأمور به تحصیل آن غرض واحد است. اما از سوی دیگر، چون غرض واحد است و با تحقق آن از ناحیه‌ی هر مکلفی حاصل می‌شود، برای هر فرد «جواز ترک در فرض تحقق غرض به فعل دیگری» ثابت خواهد شد؛ به تعبیر خود ایشان:

و يجوز ترك كلّ منهم مع فعل الآخر.

پس ساختار واجب کفایی بر این مبنا چنین است: «حکم، بر جمیع مکلفین» جعل شده و به عدد آنان منحلّ می‌شود. لکن این وجوب برای هر فرد، تا پیش از تحققِ غرض، فعلی است، و پس از تحققِ غرض به واسطه‌ی فعلِ یکی از مکلفین، وجوبِ دیگران فعلیت ندارد و ترکِ آنان - از این جهت - مجاز خواهد بود، یعنی «جواز ترک» فرع سقوط غرض و سقوط بعث است، نه جعلِ ترخیص مستقل در عرضِ وجوب.

سه صورت اصلی در واجب کفایی بر مبنای انحلال و وحدت غرض

بر این تحلیل، سه وضعیت اصلی که در باب واجب کفایی مطرح است، به روشنی تبیین می‌شود:

1- اگر همه انجام دهند: امتثال و ثبوت همگانی

اگر همه‌ی مکلفین واجدِ شرط، واجب کفایی را انجام دهند، همگی ممتازند. در مثال نماز میّت، اگر یک میلیون نفر دفعهً واحده بر یک میّت نماز بخوانند، غرضِ لزومی شارع از اصلِ صلاة میّت، نسبت به تمام این نمازها بالسویه است. هیچ دلیلی نداریم که یکی از این نمازها را «واجب» و بقیه را «مستحب» بدانیم، چون هیچ‌یک بر دیگری تقدّم زمانی و تعین خارجی ندارد. به تعبیر محقق اصفهانی:

فإذا صلّوا عليه دفعة كان نسبة ذلك الغرض اللزومي بالإضافة إلى أفعالهم على السوية، فيكون كلّ منهم مؤدياً للواجب و ممتازاً.

بنابراین، «امتثال الجميع» در این فرض با «تعدّد الامتثال» است. هر نماز، ادای مستقلّ همان واجب است، نه این‌که مجموع آن‌ها یک امتثال بیشتر باشد که ثوابش میان افراد تقسیم شود.

2- اگر همه ترک کنند: عصیان و عقاب همگانی

اگر همه‌ی مکلفین، واجب کفایی را ترک کنند، با توجه به انحلالِ وجوب به عدد افراد، هر یک، امرِ منحلّ به خود را ترک کرده است. از این‌رو:

و إذا تركه الكلّ كان كلّ منهم تاركاً للواجب - بنحو ترك غير مقارن لفعل الآخر - فيعاقب عليه.

یعنی ترکِ هر فرد، ترکِ واجب است «بنحو ترکِ غیر مقارن لفعل الغير»؛ چون هیچ‌کس در برابر او به فعل قیام نکرده است. در نتیجه، همگی مستحقّ عقاب‌اند. این‌جا نیز واجب کفایی از حیثِ ثواب و عقاب، همانند واجب عینی است.

3- اگر بعضی انجام دهند و بعضی ترک کنند: سقوط تکلیف از تارکین

در فرضی که برخی از مکلفان واجب را انجام می‌دهند و دیگران ترک می‌کنند، با انجامِ فعل از ناحیه‌ی این عده، غرضِ واحدِ مولی حاصل شده است. پس دیگر مجالی برای بعث و داعی فعّال نسبت به باقی افراد نیست و وجوبِ آنان به تبعِ تحققِ غرض، ساقط می‌شود. لذا کسانی که واجب را انجام داده‌اند، «مؤدیان واجب» و مستحقّ ثبوت‌اند. کسانی که ترک کرده‌اند، چون ترکِ آنان مقارن با فعلِ دیگری است و غرضِ مولی به هر حال حاصل شده است، از این جهت، تحتِ عقاب قرار نمی‌گیرند. این همان خصوصیتِ اساسی واجب کفایی است که: «فعل البعض، موجب سقوط تکلیف از الباقین است»، و بر مبنای «انحلال حکم» همراه با «وحدت غرض»، توجیهی روشن می‌یابد.

مقایسه با واجب تخییری و نقدِ تقریر «توارد العلل» در کلام آخوند

مرحوم آخوند خراسانی نیز سه اثر فوق را برای واجب کفایی می‌پذیرد، و برای تبیینِ آن‌ها به تعبیرِ معروف تمثّل می‌جوید:

كما هو قضیة توارد العلل المتعددة علی معلول واحد.[2]

گویا افعال متعدّد مکلفین، «علل متعدّده» اند که بر یک «معلول واحد» (غرض) وارد می‌شوند. محقق اصفهانی بر این بیان اشکال می‌کند و تفصیل می‌دهد که این تشبیه، تنها در جایی می‌تواند وجهی داشته باشد که همگان در تحقق یک فعل واحد شخصی سهیم باشند. مثلاً غسل و تکفین و دفن یک میت به نحو اشتراک حقیقی، که یک فعل واحد جمعی تحقق می‌یابد و هر یک از شرکت‌کنندگان، جزء العلة در صدور آن فعل واحدند. در چنین فرضی، می‌توان از نوعی «توارد علل ناقصه بر معلول واحد» سخن گفت.

اما در موردی مانند نماز میت که صد نفر دفعه واحد نماز می‌خوانند، قضیه متفاوت است. این‌جا صد نماز مستقل داریم. هر نماز، وجود مستقلی دارد و مبدأ ترتب غرض است. هر یک از نمازگزاران، مستقلاً ممتثل امر و مؤدّی واجب - یا پس از سقوط وجوب، مؤدّی مستحب - است. در چنین فرضی، دیگر جایی برای تصویر «معلول واحد فلسفی» وجود ندارد تا بتوان افعال متعدد را «توارد علل متعدده بر معلول واحد» نامید، بلکه سنخ غرض، واحد است، و این افعال متعدد، مصادیق متعدّد همان غرض واحدند.

بر این مبنا، تحلیل صحیح واجب کفایی در مثل نماز میت چنین است: «غرض نوعی واحد» از صلاة میت، نسبت به هر نمازی که بر میت خوانده می‌شود، بر یک سنخ است. اگر یک نفر نماز بخواند، یک مصداق لزومی این غرض تحقق یافته است. اگر ده نفر دفعه واحد نماز بخوانند، ده مصداق از همان غرض نوعی حاصل شده است. در عین حال، فقط «وجود واحد لزومی» از این غرض برای وجوب کفایی کافی است، و نمازهای دیگر، پس از تحقق آن، در حکم مستحب یا خارج از حریم الزام‌اند. مگر آن‌که فرض «دفعه واحد» باشد که در آن، همگی در عرض یکدیگر، مأمور به امتثال همان وجوب کفایی‌اند. از این‌رو، بدون تمسک به قاعده‌ی «توارد علل» نیز می‌توان سه خصوصیت واجب کفایی را به‌روشنی، بر اساس «انحلال حکم» و «وحدت غرض» تبیین کرد. و این تقریر، دقیق‌تر از تمثیل فلسفی آخوند خواهد بود.

استدراک نهایی محقق اصفهانی: مورد اشتراک در دفن میت

با همه‌ی آنچه گذشت، محقق اصفهانی در ذیل کلام خود استدراکی مطرح می‌کند که ناظر به یکی از فروض خاص واجب کفایی است، فرضی که در آن، یک فعل واحد شخصی به‌طور مشترک میان همگان انجام می‌شود، مانند دفن میت با مشارکت افراد متعدد. ایشان می‌فرماید:

نعم فیما إذا اشترك الكلّ في دفن الميت - مثلا - يرد الإشكال على تحقق الامتثال من الكل؛ إذ لم يحصل من كلّ منهم دفن الميت، و لا أمر إلا بدفن الميت، فما معنى امتثال كلّ منهم للأمر بدفن الميت؟

در این فرض، امر شارع به «دفن الميت» تعلّق گرفته است، نه به «مشارکت در دفن». حال آن‌که از هیچ‌کدام از افراد به‌تنهایی، عنوان «دفن الميت» صدق نمی‌کند، بلکه دفن، مجموعی قائم به افعال متعدّد آنان است. یکی قبر را حفر می‌کند، دیگری میت را در قبر می‌گذارد، سومی خاک می‌ریزد، چهارمی نظم قبر را اصلاح می‌کند، و هکذا. در این‌جا، اگر بخواهیم بگوییم «هر یک از این اشخاص، امتثال امر بدفن الميت را کرده است»، دچار اشکال می‌شویم؛ زیرا متعلّق امر، طبیعت «دفن الميت» است، و از هیچ‌کدام به نحو استقلال، «دفن» محقّق نشده است. پس تطبیق عنوان «امتثال امر دفن» بر فعل هر یک، تحلیلاً دشوار است. محقق اصفهانی تصریح می‌کند که:

و ليس المجموع هنا متعلّق الأمر، و لا واحد بالاجتماع حقيقة؛ لیکون هو الممتثل للأمر بالدفن.

نه می‌توان گفت «مجموع افعال آنان بما هو مجموع» متعلق امر است؛ چون فرض مسأله این است که امر به «نفس دفن» تعلق گرفته است، نه به «مجموع الأفعال». و نه می‌توان ادعا کرد که «مجموع اشخاص» یک واحد حقیقی بالاجتماع است تا او را فاعل واحد دفن و ممتثل امر بدانیم. قبلاً نیز روشن شد که «مجموع اشخاص بما هو مجموع» فاعل حقیقی واحد نیست. همچنین این مورد را نمی‌توان به مثال «رفع الحجر» قیاس کرد:

و لا يقاس ما نحن فيه بصورة الأمر برفع الحجر القائم بالمجموع؛ ليؤول إلى الأمر بما لكل أحد منهم من المدخلية في رفعه؛ إذ المفروض تعلق الأمر بالدفن بكل منهم.

در مثال «رفع حجر لا يرفعه إلا مجموع العشرة»، از آغاز، امر به «رفع الحجر القائم بالمجموع» تعلق گرفته است و می‌توان آن را تحلیل کرد به این‌که هر فرد مأمور است «قوت خود را در حد مدخلیتی در رفع سنگ، بشرط الانضمام» اعمال کند. اما در ما نحن فيه، مفروض آن است که امر به «دفن الميت» به‌طور استقلالی به هر یک از افراد تعلق گرفته است، نه به «ما يصدر منه بشرط انضمام الآخرين». لذا این‌جا تحلیل مسئله به سبک رفع الحجر صحیح نیست. پس در این نوع خاص از واجب کفایی اشتراکی، از حیث دقت تحلیلی، اطلاق عنوان «امتنال امر دفن» بر فعل هر یک از شرکا خالی از اشکال نیست. با این حال، محقق اصفهانی تصریح می‌کند که این اشکال اصطلاحی، ساختار اصلی وجوب کفایی را متزلزل نمی‌سازد:

و هذا الاشكال لا ينافي سقوط الأمر بحصول الغرض منه. كما لا ينافي استحقاق المدح عقلاً لمكان الانقياد للمولى بتحصيل غرضه الوجداني بنحو الاجتماع، كما لا ينافي استحقاق كل منهم للعقاب لفرض ترك الواجب من كل منهم.

یعنی سقوط امر با تحقق دفن میت به وسیله‌ی مجموع این افعال، غرض واحد مولى کاملاً حاصل شده است. پس امر ساقط است، هرچند در تحلیل لفظی «امتنال» نتوانیم آن را به‌آسانی بر فعل هر فرد به‌تنهایی منطبق کنیم. هر یک از این افراد، به مقدار سهم خود در تحصیل غرض واحد مولى، متقار او بوده‌اند. لذا عقل، همگی را مستحق مدح و ثبوت می‌داند، هرچند عنوان «امتنال امر دفن» به‌معنای دقیق اصطلاحی، به‌گونه‌ای که در واجب تعیینی فردی به‌کار می‌رود، بر فعل هر یک به‌تنهایی صادق نباشد. اگر فرض شود که همگان ترک کنند و هیچ‌کس در دفن مشارکت نکند، هر فرد، واجب منحل به خود را ترک کرده و مستحق عقاب است. این نیز با اشکال تحلیلی فوق منافاتی ندارد.

پس استدراک محقق اصفهانی نشان می‌دهد که در برخی فروض خاص، مانند دفن واحد قائم به جماعت، از حیث «صدق عنوان امتنال بر تک‌تک افراد» مشکل تحلیلی وجود دارد. اما این مشکل، نه با «سقوط امر به حصول غرض» معارض است، نه با «استحقاق مدح عقلی برای شرکا»، و نه با «استحقاق عقاب هر یک در فرض ترک جمعی».

جمع‌بندی و افق نقد مبنای انحلال

برآیند کلام محقق اصفهانی این است که بر مبنای قاعده‌ی «كل تكليف لابد له من مكلف بالخصوص»، تمام احتمالات دیگر در مكلف واجب کفایی - از قبیل «الواحد المعین»، «الواحد المردد»، «صرف الوجود»، و «المجموع من حيث المجموع» - مردود است. تنها صورت معقول آن است که امر، بر «جميع المكلفين» جعل شود و به عدد آنان منحل گردد. اشکال سقوط تکلیف دیگران به فعل بعض، با تمسک به «وحدت غرض» و «تساوی نسبت این غرض به همگان» حل می‌شود. در مواردی مانند نماز میت، این تحلیل به‌خوبی سه خاصیت معروف واجب کفایی را (امتنال همگانی در فرض فعل همگانی، عقاب همگانی در فرض ترك همگانی، و سقوط تکلیف دیگران با فعل احدهم) تبیین می‌کند. در موارد اشتراك حقیقی در فعل واحد، مانند دفن واحد قائم بجماعة، هرچند دقت در عنوان «امتنال» مشکلاتی پدید می‌آورد، اما اصل سقوط امر به حصول غرض و احکام ثواب و عقاب، بر جای خود باقی است.

در عین حال، همان‌گونه که در مواضع دیگر اشاره شده، می‌توان در سطحی بالاتر به این پرسش پرداخت که آیا واقعاً قاعده‌ی «لزوم لحاظ مکلف بالخصوص در هر تکلیف» - چنان‌که محقق اصفهانی، امام، محقق بروجردی، محقق خویی و دیگران پذیرفته‌اند - به‌طور مطلق تمام است؟ یا این‌که می‌توان در برخی تکالیف، صورت دیگری را تصویر کرد که در آن، «تشریع حکم» متقوم به تعیین سابق مکلف نباشد؟ این همان احتمالی است که به‌عنوان «احتمال ششم» در برابر فروض پنج‌گانه‌ی محقق اصفهانی قابل طرح است و در کلمات شهید صدر نیز به‌نحوی منعکس شده، هرچند خود محقق اصفهانی آن را «واضح البطلان» دانسته است.

بررسی تفصیلی این احتمال و نقد نهایی مبنای انحلال، مجالی مستقل می‌طلبد و در بحث بعدی باید به‌صورت نقادانه بدان پرداخت. اما در محدوده‌ی مسلک محقق اصفهانی، تقریری که گذشت، منقح‌ترین بیان ایشان در تحلیل حقیقت واجب کفایی و آثار آن است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]- اصفهانی، محمد حسین، «نهاية الدراية في شرح الكفاية»، ج 2، ص 279-280.

[2]- آخوند خراسانی، محمد کاظم، «كفاية الأصول»، ج 1، ص 265.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفاية الأصول، ۳ ج، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- اصفهانی، محمد حسین، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ۶ ج، بیروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.